مقاله – ۱

منوچهر جمالی

# چرا در فرهنگ ایران انسان ، اندازه حکومت است ؟

آنچه ، **قانون و نظام حکومتی و حقوق** را مشخص میسازد ،
**تصویریست که انسان ، از انسان دارد .**

این « تصویر انسان » در ذهن مردمست ، که ساختار و گوهر حکومت و سازمانهای سیاسی و حقوقی و اقتصادی ، و همچنین **قانون اساسی را در یك اجتماع** ، معین میسازد . **تا تصویر انسان** ، در ذهن و روان و ضمیر مردم ، دگرگون نشود ، ترجمه حقوق بشر و تئوریهای دموکراسی و اندیشهِ « جامعه مدنی » ، بی ثمر خواهند ماند . چون قانون اساسی ، وحقوق بشر و تئوریهای دموکراسی و جامعه مدنی ، باید **مستقیما و بیواسطه** ، از تصویری که در قلب ما ، در روان ما ، در ضمیر ما از « انسان » هست ، بتراود و بجوشد . چیزی که بنیادیست ( قانون اساسی ) باید از خودِ بُن مردم ، ساخته و آفریده شود . قانونی اساسیست که از بن انسان ، نهاده یا تأسیس شود . خودِ انسان ، مؤسس آن قانون باشد . از آن پس ، حقوق بشر و اندیشه دموکراسی و جامعه مدنی ، در اندیشه و روان و ضمیر ما ، ریشه دارد ، و کسی نمیتواند آنرا از ریشه بکند ، مگر آنکه جان وخرد مارا ، با چنین کاری ، نابود سازد . همان **تصویر آدم و حوا** در تورات و انجیل و قرآن ، همه قوانین و شریعت و گوهر حکومت و سیاست را هزاره ها و سده ها در یهودیت و مسیحیت و اسلام ، معین ساخته است . و با تصویر آدم و حوای توراتی و قرآنی ، برغم تأویلات زورکی و محتویاتی که در آن میچپانند ، نمیتوان به حقوق بشر رسید . فرهنگ ایران هم ، تصاویر گوناگون از « انسان » داشته است ،که حکومت و سیاست ( **کشور آرائی** ) و اقتصاد و دین و هنر را در ایران ، معین ساخته اند . به همین علت نیز بر سر تصویر انسان ( مردم ) در فرهنگ ایران ، پیکار های فراوان شده است . ما باید تصاویر ی را که با زور تبلیغات و تحمیل افکار، ایجاد کرده اند دور بریزیم ، و تصویری از انسان را ، که زاده از فرهنگ خود ملت ایرانست از نو استوار سازیم ، تا به آرزوهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خود برسیم . این پیکارها نیز ، تاریخ تحولات روانی و اندیشگی و دینی و سیاسی ما را معین میسازند . **فرهنگ اصیل ایران ، در « جمشید » ، نخستین تصویر انسان را پدید آورد** ، که آرمان مردم ایران از انسان بود ، و میکوشید که در سیاست و اقتصاد و دین و هنر و اندیشه و مدنیت ، این تصویر را واقعیت بدهد .

ولی با چنین تصویری از انسان ، امکان پیدایش و چیرگی قدرتهای متمرکز دینی و سیاسی و اقتصادی نبود . از این رو ، میترائیان و موبدان زرتشتی ، **کوشیدند که تصویر کیومرث را ، جانشین تصویر**

**جمشید سازند** ، و جمشید را از « **نخستین انسان بودن** » بیندازند . به عبارتی دیگر ، تصویری دیگر از **انسان نخستین** را ، به مردم تحمیل و تلقین کنند ، تا قدرت خود را برآن پایه استوار سازند .
چو ن « نخستین انسان » در هر فرهنگی و دینی ، همان تصویر انسان است ، که آرمان آن فرهنگ یا دین است . چنانکه سپس ، در سده های اخیر در باختر ، در تئوریهای پیدایش اجتماع یا نخستین حکومت ، نخستین جامعه کمو نیستی .... در همان تصویر ، حکومت یا اجتماع آرمانی خود را ارائه میدادند . اینها از سوئی ، طبیعت یا فطرت ، و از سوی دیگر ، آرمان اجتماع را نشان میداد .
از دوره رُنسانس ( **باز زائی** ) در باختر ، کم کم ، « **طبیعت انسان** » ، اندازه گذار سیاست و حکومت شد . **در حکومت و سیاست ، بایستی طبیعت خود انسان ، اندازه گذار باشد** . تا آن هنگام ، پدر آسمانی و یهوه ، اندازه گذار در حکومت و سیاست بودند . همانسان که تا امروز ، در کشورهای اسلامی ، اللّه ، اندازه گذار در حکومت و سیاست و قانون هست . در این ادیان سامی ، رهبری و ساماندهی سیاسی ، بر اصل « سلسله مراتب » قرار دارد . همانسان که آسمان بر زمین حکومت میکند ، **خالق بر مخلوق** باید حکومت کند . **روح برجسم ، کمال بر نقص ، عصمت بر گناه** ، باید حکومت کند . **سلسله مرتبه ( نابرابری )، از همان خالق بر مخلوق ، آغاز میشود** . این بُنِ اندیشه قدرتست . قدرت ، همیشه استوار بر سلسله مراتب است ، و میان الله و یهوه و پدر آسمانی ، با انسان ، مرتبه هست . این اندیشه ، نمادهای گوناگون پیدا میکند . مثلا آسمان و زمین ، روح و جسم ، فراز تن ( سر ودل و سینه ) و زیر تن ( شکم و هوی و هوس و نفس و عواطف ) . و در این سلسله مرتبه بسیار بدوی ، این « بالا و فراز » است که زیر و پائین را سامان میدهد . **یهوه و پدر آسمانی و الله ، میاندیشند ، و انسانها ، طبق آن اندیشه و حکمت ، عمل میکنند** . یهوه و پدر آسمانی و الله ، برای انسانها ، میاندیشند ، چون انسانها ناتوانند که برای سعادت در زندگی خود بیندیشند . انسان ، « هست » ، چون الله و یهوه و پدر آسمانی ، میاندیشند . با توجهی که متفکران باختر به طبیعت بطور کلی و طبیعت انسان به عنوان اندازه حکومت کردند ، این سلسله مرتبه ، کم کم متزلزل شد . در بحرانها و جنبشها و انقلابات گوناگون ، رهبری و ساماندهی سیاسی ، بر اصل « سلسله مرتبه » ، کم کم جایش را ، به « **خود ساماندهی مردمان و اجتماع** » داده است و میدهد .

**فرهنگ ایران ، بر پایه « خود ساماندهی اجتماع بوسیله انسانها » نهاده شده بود** .
ولی پیکار برضد این فرهنگ ، و این اندیشه « خود ساماندهی » ، با میترائیان ، آغاز شد ، و موبدان زرتشتی در الهیات زرتشتی ، آنرا ادامه دادند . چنانچه گفته شد ، الهیات زرتشتی ، غیر از اندیشه هائیست که در گاتای زرتشت ( سرودهای زرتشت ) هست . در فرهنگ ایران ، محور اجتماع و بشریت ، جشن است . و در شاهنامه میتوان دید که در جشن همه باهم برابر میشوند . همه انسانها باهمست که میتوانند گیتی را جشنگاه سازند . در جشن ، اصلِ آشتی ، اولویت دارد . « **اصل همآهنگی میان کثرت** » ، بُن کیهانست . **از همآهنگیست ( هارمونی ) که جهان و انسان ، آفریده میشود ، نه از « قدرت و امر و اراده یك اِلاهِ مقتدر »** . ولی الهیات زرتشتی ، محور اجتماع و کیهان را ، جنگ میان اهورامزدا و اهریمن ساخت ، که در اندیشه های خود زرتشت نبود . آفرینش در بندهشن ، با جنگ میان اهورامزدا و اهریمن ، آغاز میشود . در ادیان سامی ، جهان و اجتماع با « طغیان ابلیس و اطاعت آدم » آغاز میشود . ابلیس ، مخلوق الله است ، و توانائی جنگ با الله را ندارد . طبعا ، مسئله حکومت و قدرت در

این ادیان ، دور محور اطاعت و نافرمانی میگردد . پدر آسمانی و الله و یهوه ، گوهرشان قدرتست ، و قدرت بر تضاد دوست و دشمن ، بنیاد میشود . جهان و بشریت ، به د وبخش مؤمن و غیرموءمن تقسیم میشود ، و پاره میگردد و بدینسان جهان نیز ، به دو بخش دارالحرب و دارالسلام از هم بریده میشود .
در اندیشه های موبدان ، می بینیم که اهریمن ، در همان روز پیدایش ، به جهان میتازد و هجوم میآورد و میخواهد ، خود را با جهان پاك آفرینش ، بیامیزد و آنرا اهریمنی سازد . اهریمن ، وجودِ آمیزنده هست . بدین سان ، جهان و تاریخ ، جای آشتی و همآهنگی همه باهم نیست ، بلکه نبردگاه میان اهورامزدا و اهریمن است . اهورامزدا ، کیومرث ، بُن انسانها را میآفریند ، تا همرزم با اهورامزدا برضد اهریمن باشد .
البته در این اندیشه ، اندیشه حکومت و سیاستی نهفته است که گوهرش قدرت است . البته در همه این ادیان نوری ، در آغاز ، حکومت و سیاست با جنگ با دشمن خارجی ( با پیروان ابلیس و اهریمن ، با غیر موءمنان .. ) شروع میشود ، ولی بزودی ، گرانیگاه سیاست و حکومت ، جابجا میشود و جنگ با دشمن داخلی ، محور سیاست و حکومت میگردد . آنچه در پائین ، در فرود ، در زیر ، در جسم ، در شکم و زیر شکم قرار دارد ، در واقع دشمن اصلی میگردد . الله نه تنها « انه لایحب المعتدین ، سوره انعام » ، نه تنها « فان الله عدو الکافرین ، سوره بقره » ، بلکه ان الشیطان لکما عدّو مبین ، سوره اعراف » . ان الشیطان لانسان عدّو مبین ، یوسف » . درست جهاد اصلی یا جهاد اکبر ، از این پس با همین اعدا عدّو ( دشمنترین دشمن ) که نفس امّا ره ( نفس امر کنند ه ، چون غیر از الله کسی حق ندارد امر کند ) یا همان شیطان ، یا همان « **طبیعت طغیانگر انسان** » است ، شروع میشود که زیر با رحکم و امر ( قدرت ) نمیرود . بدینسان ، جنگ حکومت با ملت ( آنکه محکوم است ) شروع میشود . ملت به اکراه ، فرمان میبرد ، و در ته دل و در فطرتش ، برضد حکم از بالا و خارج ،و حکم از الله ، یا حکم از شریعت است ، و طبعا برضد آنها همیشه آشکار یا پنهان ، سرکشی میکند . اینست که سلسله مرتبهِ حاکم – محکوم ، حکومت – ملت ، ... همیشه پر از تنش و کشمکش است . از این رو ، همه حکومتها ، همه قدرتها ، نیاز به مشروعیت ، یا نیاز به حقانیت دارند . الهیاتی لازمست ، متافیزیکی لازمست ، فلسفه و ایدئولوژی ضروریست که دائما تبلیغ و تلقین شود که این سلسله مرتبه حاکمیت – تابعیت ، یا طبق منطق عقل ، معقولست ، یا ضرورت جغرافیای سیاسی دارد ، یا طبق شرع مقدسی ، مشروعست ، و آن شریعت ، چنین گفته ، یا طبیعت انسان فاسد ومتجاوز و گناهکار و خودپرست است ، وقدرتی در فوق انسانها لازمست که بتواند ، این فساد و تجاوز خواهی و خود پرستی را مهار کند .
نه تنها ، ادیان ، حکومت و خلافت و امامت و ولایت را بر ملت ، برهمین طبیعت فاسد و ظالم و جهول و متجاوز و طاغی انسان ، استوار میسازند ، بلکه بسیاری از فلاسفه و اندیشمندان سیاسی نیز آنرا به ارث برده اند و در همین سده های اخیر ، همین گونه اندیشه را دنبال کرده اند . از جمله ماکیاولی ایتالیائی ، هابس Hobbs انگلیسی ، بوسوئهBossuet و دمستر de Maistre فرانسوی و اشتال Stahl آلمانی . اینست که امروزه « **علم سیاست** » ، در اصل به بررسی Legitimacyقدرت میپردازد . به عبارت دیگر ، در باطن ، حکومت و جامعه را از هم پاره میداند . و حکومت ، بایستی ، حقانیت یا مشروعیت یا قانونیت یا اعتبار خود را برای ملت ، ثابت کند . این ، هنوز بیان « دشمنی نهفته ، یا بد بینی و شکاکیت ملت به حکومت یا طبقه حاکمه » است . تعریف « آزادی دینی » در گام نخست ، آزادی فرد ، از قدرت سازمانهای دینی است ، و تعریف آزادی سیاسی در گام نخست ، آزادی فرد انسان از قدرت حکومتی است . چنین آزادیهائی ، هنوز برضد همان « سلسله مرتبه حکومت – ملت ، یا سلسله مرتبه روحانیت – عوام مقلد ، و در واقع ، همان تقسیم

دنیا به دوست و دشمن در ژرفاست ، و هنوز نشان وجود قدرت در اجتماعست .

در فرهنگ ایران ، جهان آفرینش ، با امر و اراده ، یعنی با قدرت شروع نمیشود . الله یا یهوه یا پدر آسمانی نیست که امر کند تا کُن فَیَکوُن بشود . با چنین شروعی که جهان ، باقدرت میکند ، گوهر سیاست و اجتماع یا جهان آرائی ، مشخص ساخته میشود . در فرهنگ ایران ، آفرینش جهان از « پیوندِ همبستگی ، یعنی مهر » ، شروع میشود ، نه از «قدرت و امر» . از همین جا ، فلسفه حکومت و سیاست در فرهنگ ایران ، با ادیان سامی ، فرق کلی پیدا میکند ، چون همین اصل آفرینش جهان ، در انسان و اجتماع ، امتداد می یابد. در فرهنگ ایران ، عشق جنسی یا عشق افلاطونی ، جدا و متمایز از هم نیست ، بلکه « مهر » ، همه گونه عشقها و مهرها و همبستگی ها را ، « یك طیف مهر » به هم پیوسته میداند . عشق جنسی ، از عشق آسمانی ، از عشق به وطن ، از عشق به بشریت ، از عشق به پدر و مادر یا به زن و فرزند ، ازهمبستگی اجتماعی ، جدا نیست ، و هیچ مهری ، برضد مهر دیگر نیست . اینست که مهر ، عشق به زمین و گیتی و به اجتماع نیز هست .

**همبستگی اجتماعی ، همبستگی به جانها نیز یکنوع مهر است** . و این همبستگی میان جانهاست ، که بنیاد فرهنگ سیاسی و حکومتی ایران میگردد ، نه همبستگی ایمانی . و همه این مهرها ، ریشه در بُن کیهان دارند . اینست که **همبستگی اجتماعی یا Solidarity** در غرب ، جزو همان مفهوم مهر ایرانی است .

در ادیان سامی ، **جاودانگی** ، با مفهوم « **اطاعت از قدرت** » گره خورده است . کسیکه اطاعت نمیکند ، گناهکاراست ، و به سعادت جاودانه نمیرسد . در فرهنگ ایران ، جاودانگی و سعادت ، فقط به یك چیز بستگی دارد . جاودانگی ، فقط در مهرورزی ، ممکن است . « هستیِ » خود خدایان نیز ، تابع « اصل مهر »است . خدایان هم جاوید هستند ، چون به هم مهر میورزند . مهر ، اصلِ هستی و سعادت جاوید است . کسیکه بنا بر احکام و آموزه این شریعت ، یا آن ایدئولوژی رفتار میکند ، و اطاعت از الله یا یهوه یا پدر آسمانی میکند ، به سعادت اخروی نمیرسد و جاوید نمیشود ، بلکه آنکه به همه مهر میورزد ، جاوید میشود و به سعادت و جشن میرسد . اطاعت از هیچ الاهی و شریعتی و پیامبری، ایجاد ابدیت و خلود نمیکند ، بلکه « مهر ورزی » . از این رو ، **آغاز کیهان ، با مهر شروع میشود . بهرام و رام و ارتا فرورد ( خرّم )** : سه تا یکتائی هستند که از هومن ، اصل ناپیدای همه اصلها ، پدیدار شده اند ، و عشق این سه اصل به همست که نخستین همبستگی کیهانی را پدید میآورد . از این نخستین عشق ، که نخستین جشن و نخستین سعادت است ، همه جهان و انسان ، پیدایش می یابد . سه اصل که در هماهنگی باهم یکی بشوند ،، وحدتِ کثرت ، در هماهنگی و مهرند ، نه وحدت در ایمان به یك کلمه . هم کثرت هست ،و هم هماهنگی ( هارمونی ) هست، وهم وحدت هست . وحدت ، در ایمان به یك امر ، یا در اطاعت از حکم از بالا نیست . در آغاز ، هر سه باهم هستند . هرسه باهم ، یك اعتبار دارند . کسی نمیخواهد کثرت افراد و اقوام و ملل و گروهها را نابود سازد ، بلکه این کثرت ، از جوشش درونیشان ، باهم در هم آهنگساختن خود باهم ، در سامان دادن خود باهم ، یکی میشوند ، و این چکیده و گوهر فرهنگ ایرانست . واژه « **اندازه** » که در ایرانی باستان ، هم تاچیه ham-taacayati هست ( هم تاز ) است ، یعنی **باهم دویدن** ، باهم حرکت کردن . جهان و انسان ، با چنین « باهم دویدن و باهم تاختنی » آغاز میشود . در کردی پسوند اندازه که « داچه » باشد ، در « داچنین » به معنای پهلوی هم چیدن و مرتب کردنست . داچاندن ، تخم بزمین افشاندنست . داچه ندن ، بذر افشانی است . چون بذر افشانی ، همان پهلوی هم چیدن بذرها در زمین